اصول: استصحاب، جلسه 77: یک‌شنبه 17/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که مرحوم شیخ انصاری فرموده بودند که از روایاتی که در ذیل آیۀ شریفۀ «**إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ**» استفاده می‌شود که احکام شرع سابق لازم العمل هست تا جایی که منعی ازش نیامده باشد. البته مرحوم شی با تعبیر اشعار تعبیر کردند. صحبت سر این بود که چرا این روایاتی که ایشان اشاره دارند چه روایتی هست و چرا ایشان تعبیر اشعار کردند؟ عرض کردم دو تا روایت در این زمینه هست می‌تواند ناظر به آنها باشد. یک روایت، روایتی هست که آقای حکیم اشاره می‌کنند که در آن روایت در مورد این که اجاره شخص می‌تواند خودش را اجاره بدهد صحبت شده که نقل‌های مختلفی آن اجاره داشت. احمد بن محمد بن ابی نصر، صفوان، امثال اینها که ما حصلش این بود که اجاره باید شخص علم داشته باشد که قدرت بر انجام آن عمل را دارد. و حضرت موسی چنین علمی را داشتند ولی ما چنین علمی را نداریم. خب این روایت اوّل بود.

روایت دوم روایت محمد بن عمرو عن عمار الساباطی بود که، روایتی بود که در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۹۰ وارد شده بود که ۳ تا روایت اینجا، باب کراهیة اجارة الرجل نفسه، ۳ تا روایت بود، روایت دومش مورد بحث ما بود. خب اینجا به تناسب ما گفتیم در این باب ۲ تا روایت هست، این یک بحث هم سندی اینها دارند هم بحث دلالی دارند، دخالت دارد این بحث دلالی در این بحث ما نحن فیه. آن روایت مورد بحث ما روایت:

«ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِجَارَةِ فَقَالَ صَالِحٌ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ قَدْ آجَرَ مُوسَى علیه السلام نَفْسَهُ وَ اشْتَرَطَ فَقَالَ إِنْ شِئْتُ ثَمَانِيَ وَ إِنْ شِئْتُ عَشْراً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ- أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمٰانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ.»

روایت بعدی، روایت:

«أَحْمَدُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجُلُ يَتَّجِرُ فَإِنْ هُوَ آجَرَ نَفْسَهُ أُعْطِيَ مَا يُصِيبُ فِي تِجَارَتِهِ فَقَالَ لَا يُؤَاجِرْ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ يَسْتَرْزِقُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَتَّجِرُ فَإِنَّهُ إِذَا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ.»

مرحوم شیخ طوسی، اوّل بحث متنی‌اش را عرض بکنم. این روایت دومی که اینجا هست محمد بن عمرو-اش را در فقیه تحت عنوان محمد بن عمرو بن ابی المقدام ذکر کرده، این روایت را آورده. محمد بن عمرو بن ابی المقدام. و احتمال زیاد هم از کافی گرفته، چون همین روایت قبلی را، روایت قبلی ما نحن فیه، روایت قبلی اینها را هر دو را با هم آورده، روایت مورد بحث ما را با تعبیر محمد بن خالد البرقی عن محمد بن سنان عن ابی الحسن علیه السلام آورده، آن ابن سنان‌اش را تفسیر کرده به محمد بن سنان، ابیه‌اش را به محمد بن خالد برقی، یعنی به جای تعبیراتی که یک مقدار ابهام دارند، تعبیرات واضح‌تری را گذاشته. این محمد بن عمرو هم ایشان تشخیص داده ظاهرا محمد بن عمرو بن ابی المقدام است، به خاطر همین به جای محمد بن عمرو، محمد بن عمرو بن ابی المقدام گذاشته. ولی ظاهراً مراد از محمد بن عمرو، محمد بن عمرو بن سعید هست، همچنان که آقای غفاری در حاشیۀ، حاشیۀ فقیه الآن دستم نیست ولی حاشیۀ تهذیب ایشان دارند. ایشان می‌گوید السند موثقٌ علی الظاهر من کونه محمد بن عمرو بن سعید المدائنی الثقة. این که مراد از محمد. می‌گویم الآن فقیه را نمی‌دانم ایشان آقای غفاری در حاشیه‌اش چیزی دارند یا ندارند. ولی در حاشیۀ تهذیب این مطلب را دارند. و همین هم درست است. من مراجعه کردم مواردی که ابیه، یعنی احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن عمرو نقل می‌کند. این موارد را ببینم. این محمد بن عمروهایش جایی قرینه‌ای داریم برای این که مراد از محمد بن عمرو را مشخص کند؟ ۳ تا روایت را دیدم که ویژگی‌هایش ؟؟؟ ۷:۱۷ محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۴۹۰، رقم ۵۷۲. دارد عن ابیه عن محمد بن عمرو قال سألتُ ابا الحسن الرضا علیه السلام. این روایت.

محاسن، اینجا در مشابه همین سند در تهذیب، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۲، رقم ۴۹۲ وارد شده که سند این شکلی است، احمد بن محمد عن محمد بن خالد البرقی عن محمد بن عمرو بن سعید عن ابی الحسن الرضا علیه السلام. این شکلی. البته قبل از آن هم همان روایت با تعبیر احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن عمرو بن سعید نقل شده که ظاهراً احمد بن محمد بن خالد محرّف احمد بن محمد عن محمد بن خالد است. محمد یکی قبل از عن بوده، یکی بعد از عن بوده. از محمد قبل از عن به محمد بعد از عن پرش قلم شده، احمد بن محمد بن خالد در آمده. در کافی فراوان احمد، فراوان که می‌گویم در مواردی احمد بن محمد بن خالد محرّف احمد بن محمد عن محمد بن خالد است، آن هم همین از این محمد به آن محمد پرش کردند هست. خب این احمد بن محمد عن محمد بن خالد است که در استبصار با همین لفظ نقل شده، کما فی الاستبصار، جلد ۲، صفحۀ ۴۹۰، رقم ۵۷۲. یک بحث‌هایی سند در تهذیب دارد که حالا من واردش نمی‌شوم، این یک مورد.

مورد دوم در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۵۵، رقم ۲، بعد از یک روایتی که از احمد بن ابی عبد الله نقل می‌کند می‌گوید و عنه عن ابیه عن محمد بن عمرو عن عبد الله بن ابان قال سألتُه ابا الحسن الاول علیه السلام.

عبد الله بن ابان. این عبد الله بن ابان شیخ محمد بن عمرو بن سعید که محمد بن عمرو زیّات هم همان است، شیخ همان است. در بصائر، صفحۀ ۴۳۰، رقم ۸. «مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الزَّيَّاتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانٍ الزَّيَّاتِ»

رقم ۱۱ در همان صفحه رقم ۱۱ هم «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ الزَّيَّاتِ» هست که علی‌اش محرّف عمرو است، محمد بن عمرو بن سعید زیّات عن عبد الله بن ابان هست. خب این هم این.

صفحۀ ۵۱۵، رقم ۳۷ هم مشابه این سند هست که ازش استفاده می‌شود که محمد بن عمرو از عبد الله بن ابان زیات نقل می‌کند که آن محمد بن عمرو-ی دارد که محمد بن عمرو زیات. این هم دو تا.

روایت سوم احمد بن ابی عبد الله البرقی عن ابیه عن محمد بن عمرو عن کرّام. اختصاص، صفحۀ ۱۱.

در کامل الزیارات، باب ۲۳، حدیث ۱۶ یک روایتی از محمد بن عمرو بن سعید الزّیّات نقل کرده بعدش می‌گوید قال محمد بن عمرو حدّثنی کرّام عبد الکریم بن عمرو. در این باب ۲۳، حدیث ۱۶ بود، کامل الزیارات، باب ۶۹، حدیث ۳ هم محمد بن عمرو الزیات عن کرام هست.

خصال، صفحۀ ۲۳۶، رقم ۷۸ هست.

این است که این مطلبی که آقای غفاری یادداشت فرمودند در حاشیۀ تهذیب و احتمالاً در حاشیۀ فقیه این مطلب.

شاگرد:

استاد: دارد، ندارد؟ خب. در حاشیۀ تهذیب این مطلب درست است.

اینجا مرحوم، در بعضی روایات استفاده می‌شود که اجاره دادن این که شخصی خودش را اجاره بدهد مکروه است. از بعضی روایات استفاده می‌شد همین روایت مورد بحث ما تعبیر می‌کند صالحٌ، کأنّ کراهتی ندارد.

اینها جمعش چی است؟ بعضی‌ها بر کراهت حمل کردند. ممکن است عبارت مرحوم کلینی که باب را بابُ کراهة اجارة الرجل نفسه اشاره به همین باشد که حمل به کراهت شده. خب این اشکال مطرح کردند که لازمۀ این که این مطلب کراهت داشته باشد این هست که بگوییم معامله‌ای که حضرت شعیب و حضرت موسی علیه السلام بستند مکروه بوده و این خیلی دشوار هست که ما ملتزم بشویم که یک معاملۀ مکروهی انجام دادند. حالا ممکن است ما شخصی مثلاً جواب بدهد بگوید معاملۀ مکروه بالأخره گاهی اوقات شرایط جوری هست که حضرت شعیب مثلاً کس دیگر نداشته و تنها راهی که می‌توانسته تضمین داشته باشد برای این که این کار انجام بشود انجام یک همچین معامله‌ای بوده و معاملۀ مکروه احیاناً در جایی که یک ضرورتی باشد از آن کراهت خارج می‌شود و این بحث‌ها را اینجوری ممکن است کسی دنبال کند.

مرحوم شیخ طوسی یک وجه دیگری ذکر کرده که ما از تلفیق این وجه شیخ طوسی با وجه اوّل می‌توانیم یک وجه دیگری را مطرح کنیم. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید که این تعبیر شیخ طوسی را من از روی خود شیخ طوسی بخوانم.

شاگرد: این روایت که می‌گوید مکروه است می‌گوید کلاً مکروه است یا در جایی که؟

استاد: حالا صبر کنید، آن را من بحث می‌کنم.

مرحوم شیخ طوسی یک توضیحی می‌دهند، این توضیح در واقع یک پاسخی هست از آن اشکال وجه اوّلی که ذکر شد. ایشان ابتدا روایت همین محمد بن عمرو عن عمار ساباطی را نقل می‌کنند، بعد روایت ابن سنان عن ابی الحسن را نقل کردند، بعد «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: لَا تَنَافِيَ بَيْنَ الْخَبَرَيْنِ لِأَنَّ الْخَبَرَ الْأَوَّلَ مَحْمُولٌ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ الْكَرَاهِيَةِ دُونَ الْحَظْرِ وَ الْوَجْهُ فِي كَرَاهِيَةِ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَأْمَنُ أَنْ لَا يَنْصَحَهُ فِي عَمَلِهِ فَيَكُونَ مَأْثُوماً وَ قَدْ نَبَّهَ عَلَى ذَلِكَ فِي الْخَبَرِ الثَّانِي مِنْ قَوْلِهِ لَا بَأْسَ إِذَا نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ.»

می‌گوید کسی که برای خودش کار می‌کند به طور طبیعی خب زور آن مقداری که توان دارد انجام می‌دهد. ولی وقتی برای دیگری داری کار می‌کنی کأنّ آن مقداری که متعارف هست و توان داری انجام نمی‌دهی. خود همین زمینه‌ای هست برای این که انسانی که برای دیگری کار می‌کند کأنّ حق آن صاحب کار را ادا نکند. و این است که کأنّ کراهت در صورتی هست که ایمن نباشد از این که لا یأمن، کار را برای دیگری به قدر خوبش انجام بدهد.

و حضرت موسی علیه السلام این ایمنی برایش وجود داشته. این ایمنی برایش وجود داشته که به مقداری که چیز هست کار می‌کند. حالا منهای بحث پیامبر بودن. ممکن است به خاطر علاقه‌ای که به حضرت شعیب پیدا کرده بوده. وقتی به کسی علاقه پیدا می‌کند این باعث می‌شود که آن کار را انجام بدهد و به خاطر، حالا منهای حتی علاقه، به خاطر این که مصلحت زندگی خودش این بوده، خب به هر حال دامادش بوده و مصلحت زندگی خودش را بر این می‌دیده که این قسمتی از زندگی‌اش بوده، در واقع به یک معنا تعبیری که «**أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ**» آن یک نوع زندگی، با هم زندگی می‌کردند، اصلاً آنها قسمتی از زندگی خود حضرت موسی علیه السلام بوده، چیز جدایی نبوده. این بوده که این به یک معنا اجارۀ نفس نبوده اصلاً. به یک معنا اجارۀ نفس نبوده چون ایمن بوده از این که می‌گویم حالا منهای بحث پیغمبری خدا و پیغمبر بودن حضرت موسی که آن موقع حضرت موسی پیغمبر هم نبودند، ولی منهای این بحث‌ها و این که بگوییم حضرت شعیب بگوییم مثلاً ایمن بود. اینها را کنار بگذاریم به حسب شرایط عادی هم در این شرایط حضرت موسی علیه السلام ایمن بوده از این که کم کاری کند و از کم کاری ایمن بوده. پس بنابراین کراهت که ما می‌گوییم یک قیدی دارد که آن قید کراهت در مورد حضرت موسی نیست. این هم جمعی که مرحوم شیخ کردند.

یک جمع دیگری از روایات ممکن است استفاده بشود آن این است که از این روایت عمرو، محمد بن عمرو استفاده می‌شود که کراهت اجارة الرجل نفسه ارشادی است نه مولوی. می‌گوید کسی که خودش را اجیر دیگری می‌کند، قرار می‌دهد این روزی را بر خودش تنگ کرده. اگر خودش برای خودش کار کند روزی را. در این روایت بعدی می‌گوید که طرف اصلاً سؤالش هم همین است، می‌گوید که من اگر برای خودم کار کنم آن مقداری که در می‌آورم الآن اجیر دیگری هم بشوم همان مقدار به من می‌دهند. حضرت می‌گویند نه برو برای خودت کار کن. می‌گوید تو خیال می‌کنی که همان مقداری که می‌توانی کار کنی به تو اجرت می‌دهند. نه، اگر بروی کار کنی بیشتر گیرت می‌آید. در واقع اشاره به این دارند که تصور نکنید که، یعنی اگر برای خودتان کار کردی خداوند روزی رسان هست، بیشتر از آن مقداری که برای دیگری کار کنید بهتان داده می‌شود و امثال اینها. خب حالا اگر در یک جایی شخصی نیاز به آن بیشتر ندارد اصلاً، نمی‌خواهد بیشتر گیرش بیاید، یک موقعی هست هدفش این هست که پول بیشتر گیر بیاید، علتی هم که خودش اجاره داده به تصورش این بوده که اگر اجاره ندهد بیشتر از این گیرش نمی‌آید به طوری که اگر بگویند که اجاره ندهی خودت برای خودت کار کنی بیشتر گیرت می‌آید می‌رود برای خودش کار می‌کند. امام علیه السلام می‌گوید که خیال نکن که اگر خودت را اجاره ندهی و برای خودت کار کنی پول بیشتر گیرت نمی‌آید، نه برای خودت کار کنی پول بیشتر گیرت می‌آید. آن در جایی هست که شخص پول بیشتر گیرش بیاید. ارشاد به این است که راه رسیدن به درآمد بیشتر کار کردن برای خود انسان هست. ولی خب اگر یک کسی اصلاً نمی‌خواهد درآمد بیشتر داشته باشد، و به خصوص در داستان حضرت موسی علیه السلام بحث درآمد نیست. بحث این است که حضرت موسی می‌خواسته زندگی راحتی داشته باشد، یک به هر حال شرایطی که حضرت موسی داشته شرایطی بوده که می‌خواسته یک زندگی روبه راهی داشته باشد از یک طرف، از یک طرف دیگر خب درآمد این زندگی را هم داشته باشد. خب بهترین چیز برای حضرت موسی همین بوده که ۸ سال یا ۱۰ سال آن هم همسر در اختیارش هست هم مکان زندگی هست، پناهگاه دارد، همه چیزهایی که می‌خواهد اصلاً بیشتر از این می‌خواست که چیز؟ و آن ۸ سال، ۱۰ سال هم مقداری بوده که آن امنیتی که احتیاج داشته تأمین بشود. حضرت موسی می‌گفته بعد از ۸ سال، ۱۰ سال دیگر برگردم چیزش را، این یادشان رفته که چه گذشته‌ای بوده و امثال اینها، الآن است که اصلاً چه بسا فرعون مرده باشد و امثال اینها. این است که به طور طبیعی می‌گوید اگر ۱۰ سال ما دور باشم از محلی که آن حادثه اتفاق افتاده و اینها منتظر هستند که من را بگیرند و امثال اینها، کأنّ آن داستان مشمول مرور زمان شده. خب برای حضرت موسی علیه السلام اصلاً چیزی نبوده، آرزویی نداشته که چیز بیشتری گیر بیاورد. می‌خواسته همسر در اختیار داشته باشد و مهریۀ همسرش را هم بتواند بپردازد، زندگی خوب هم داشته باشد. خب همۀ چیزها حضرت شعیب که پیامبر خدا هست و پیر هست و هم خدمت به او می‌کند که هم دنیایش آباد است هم آخرتش آباد است، دیگر برای حضرت موسی علیه السلام بهتر از این چی؟ بنابراین داستان حضرت موسی، البته از روایت استفاده می‌شود که، از این روایت استفاده می‌شود که مشکلی که حالا یک بحث، بحث این هست که بیشتر گیرش می‌آید یا کمتر گیرش می‌آید، آن یک مشکل. که آن حالا آن مشکل است. یک مشکل بحث این هست که در واقع یک مشکل دیگری در مورد، همان مشکلی که مرحوم شیخ به آن اشاره می‌کنند، آن این است که کسی خودش را به دیگری اجاره می‌دهد زمینۀ کم کاری در موردش وجود دارد. بنابراین انسان در جایی که زمینۀ کم‌کاری وجود دارد مکروه است. خب همین استدلال شیخ همین است. از این مطلب استفاده می‌شود حتی در زمان حضرت موسی و حضرت شعیب هم علتی که برای حضرت موسی و حضرت شعیب مکروه نبوده اجارۀ نفس این بوده زمینۀ کم‌کاری وجود نداشته. عرض کردم منهای بحث پیامبری حضرت موسی و حضرت شعیب، منهای اصلاً آن بحث‌ها شرایط، شرایطی بوده که این زمینۀ کم‌کاری وجود نداشته. بنابر این معنایش این است در جایی که زمینۀ کم‌کاری وجود داشته باشد مکروه هست اجارة النفس. و خب این استدلال شیخ همین است. این تقریب استدلال. حالا این تقریب چرا مرحوم شیخ تعبیر اشعار کرده، این را داشته باشید، من می‌خواهم ۲، ۳ کلمه هم یک بحث جانبی بکنم، بعد بحث این و روایت بعدی را بعداً مفصل فردا صحبت می‌کنیم.

این ایام، ایام ماه رجب هست به تناسب دعای رجبیه من مکرر بحث‌هایی در مورد دعای رجبیه کردم، من فهرست بعضی بحث‌هایی که در مورد دعای رجبیه مطرح هست را عنوان می‌کنم، بعضی بحث‌هایش را قبلا هم کردم فقط اشاره می‌کنم، امروز فقط می‌خواهم یکی دو تا نکتۀ جدید را طرح کنم.

شاگرد: نوشته هم دارید؟

استاد: نه، ندارم.

یکی این که در مورد دعای رجبیه همین یک دعای معروف داریم، یا من ارجوه که در ماه رجب راوی می‌آید خدمت امام علیه السلام. یا من ارجوه نقل‌های دیگری هم دارد. برای این که ما یا من ارجوه را بهش توجه بکنیم باید همۀ نقل‌ها را کنار هم بگذاریم و نقل‌های مشابه یا مرتبط، یا در مورد یک روایتند، دو روایتند، روایت‌هایی که یا من ارجوه در آن دارد همه را با هم یک کاسه نقل کرد و با همدیگر سنجید.

در این نقل‌ها راوی‌هایش ممکن است یکی باشند، ممکن است یکی نباشند، راوی یا راویان حدیث را که در نقل‌های مختلف وجود دارد، هم راویانی که در این نقل‌های مختلف هست هم با توجه به کتب رجالی ببینیم که آیا این راویان یکی هستند، دو تا هستند، تحریف دارد، ندارد، امثال اینها، این بحث‌ها را باید دنبال کرد. اینها را من الآن دنبال نمی‌کنم. این هم مطلب دوم.

مطلب سوم این که حالا آن متن معروفی که در اقبال مرحوم سید بن طاووس وارد شده آن متن معروف نیازمند به توضیح از چند جهت دارد. یکی این که راوی می‌آید خدمت امام علیه السلام از امام دعا درخواست می‌کند. امام علیه السلام می‌فرمایند که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم یا من ارجوه لکل خیر. بعد امام:

«يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ، وَآمَنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ، يَا مَنْ يُعْطِى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ، يَا مَنْ يُعْطِى مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَرَحْمَةً، أَعْطِنِى بِمَسْأَلَتِى إِيَّاكَ جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيا وَجَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ، وَاصْرِفْ عَنِّى بِمَسْأَلَتِى إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيا وَشَرِّ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ، وَزِدْنِى مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ.»

می‌گوید تا اینجا را تعبیر، بعد می‌گوید حضرت دست بر ریش مبارک گذاشت و با حرکت دست دادن و هو یلوذ بسبابته این دعا را خواند. این دعا ظاهرش این است که یا من ارجوه از اوّل، حضرت دست به ریش از اوّل گذاشتند بنابر این متن معروف، دست به ریش را از اوّل گذاشتند و دست را هم از همان اوّل به حالت یلوذ بسبابته حرکت دادند و می‌گوید پس گفت، ثم قال «يَا ذَا الْجَلالِ وَالْإِكْرامِ، يَا ذَا النَّعْماءِ وَالْجُودِ، يَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ، حَرِّمْ شَيْبَتِي عَلَى النَّارِ.» ببینید از این تعبیر استفاده می‌شود که اوّلاً امام علیه السلام از اوّل دست مبارک را ریش گذاشتند و دست را حرکت دادند، هو یلوذ بسبابته. ثانیاً اصلاً امام علیه السلام به آن راوی نگفتند تو این کار را انجام بده، خودشان این کار را انجام دادند. جزء دعایی که به راوی دستور داده باشند که بنویس این نیست. خب حالا که نیست آیا ما حتماً بعضی‌ها گفتند که این اختصاص به امام علیه السلام دارد، شاید. این نه ما اصل در افعال امام علیه السلام عدم اختصاص به امامت. یک بحث اصولی اینجا هست این چیزی که امروز می‌خواستم رویش تکیه کنم این است، آن بحث اصولی این است که افعال امام علیه السلام اصل اوّلی درش اختصاصی نبودن است. این است که آقایان می‌گویند که فعل امام و تقریر امام اینها هم حجت است. یعنی فعل امام و تقریر که، تقریر عبارت است از سکوت امام در واقع است. دلالت سکوت امام علیه السلام. هر دوی اینها. حالا فعل را بیشتر من رویش تکیه می‌خواهم بکنم، فعل امام علیه السلام حجت است. اگر قرار بود که اختصاصی بودن حکم به امام علیه السلام مطرح باشد هیچ فعل امام علیه السلام هیچ وقت حجت نخواهد بود. این شاید مخصوص امام باشد. بحث این است که اصل اوّلی این است که این فعل مخصوص امام نباشد این به عنوان یک اصل اوّلی که پیش فرضی هست در حجیت فعل امام به عنوان یک سنت. البته آن که می‌خواهم بگویم این است، فعل امام ولو حجت هست ولی اطلاق ندارد. اطلاقش بستگی به این دارد که در آن نکاتی که وجود دارد یک ویژگی‌هایی، ویژگی‌های خاصه‌ای وجود نداشته باشد که احتمال اختصاص حکم به صنف خاصی وجود داشته باشد. ما این احتمال وجود دارد که ما نمی‌خواهیم بگوییم که این عمل مربوط به شخص امام است. ولی ممکن است این عمل مربوط به ریش سفیدها باشد. حرّم شیبتی علی النار یعنی ریش سفید. شیبه به معنای ریش سفید است، نه مطلق ریش، نه مطلق مو. به معنای ریش سفید است. می‌گوید ریش سفید من را خلاصه بر آتش دوزخ حرام بدار. اصل این که دست به ریش گرفتن به نظر می‌رسد یک نوع شفیع قرار دادن ریش است، فلانی دست به ریش شد، یعنی تو را به این ریشم قسم. ریش سفید احترام دارد، من شاب شیبةً فی الاسلام در روایات در مورد کسی که ریشش را در اسلام سفید کرده، ریش سفید حرمت دارد. این که امام علیه السلام دست به ریش گذاشتند کأنّ می‌خواهند بگویند خدایا تو را به حق این ریشم دارند خدا را به حق ریششان قسم می‌دهند. واسطه قرار می‌دهند ریش سفیدشان را. البته عرض کردم هرچند امام علیه السلام به هر حال شأنشان اجل از این بندگان هست و اصلاً قابل قیاس با بندگان نیستند. ولی با توجه به این که اصل اوّلی در افعال امام علیه السلام عدم اختصاص هست، ما این احتمال را، و می‌توانیم مطرح کنیم آن مقداری که مسلم هست آن این است که پیرمردها که ریششان سفید است، یعنی ویژگی این است ریش سفید، کسی که ریش سفید دارد، آن می‌تواند این ذیل. اصلاً ذیل مربوط است، و اصلاً همچنین رفتار، این عمل یعنی دست به ریش گرفتن.

شاگرد: متنش هم حتی اطلاق ندارد

استاد: حتی متنش هم اطلاق ندارد. یعنی آن تکۀ ذیل روایت اصلاً برای غیر پیرمردها و ریش سفیدها خواندنش مأثور نیست. آن دعای، این که امام علیه السلام به راوی نگفتند چه بسا علتش این بوده جوان بوده، اصلاً ریش سفید نداشته. قطعۀ اخیرش مربوط به پیرمردها بوده، ما این که مربوط به پیرمردها بودن را این مقدارش یا ما می‌خواهیم بگوییم قدر مسلمش در مورد پیرمردها هست، این که بگوییم اختصاص به امام علیه السلام دارد اصل اوّلی آن را نفی می‌کند. ولی دیگر نمی‌توانیم با این اصل اوّلی اختصاصش به پیرمردها را نفی کنیم. خصوصاً با دو قرینه. یکی امام علیه السلام به راوی نگفت تو این را انجام بده، ثانیا

شاگرد: در مقام تعلیم بود. راوی گفت الهمنی دعاءً هذا رجب، از باب تعلیم که هست

استاد: امام علیه السلام نگفته این را بنویس، خودش انجام داده. نگفته ثم افعل هذا، امر نکرده. در مقام تعلیم آن ذیل را به مخاطب تعلیم نداده، ظاهر قضیه این هست که می‌خواهد بگوید این ذیل مربوط به تو نیست، آن ذیل مربوط به خودم است. فعل امام علیه السلام البته می‌گویم حجیت دارد، ولی حجیت فعل امام در جایی که احتمال عقلایی برای اختصاص به صنف خاصی هست آن را نمی‌توانیم احتمال را نفی کنیم، که به خصوص با تعبیر حرم شیبتی علی النار این مطلب. البته اگر روایت اطلاقی داشت ما حرم شیبتی را می‌توانستیم تأویل کنیم. به این امید که ان شاء الله ریش من سفید می‌شود و پیرمرد می‌شوم و موقعی که در مرگ می‌خواهم از دنیا بروم با ریش سفید از دنیا می‌روم، یعنی من را عاقبت به خیر از دنیا ببر. با ریش سفید گناهکار از دنیا نبرد. آنها تأویلات است، حرّم شیبتی علی النار ظاهرش این هست که بالفعل ریش سفید دارد، می‌گوید همین ریش سفیدی که الآن در دست گرفته‌ام و دارم به درگاه شما شفیع می‌آورم آن را حرّم شیبتی علی الناس. این است که به نظر می‌رسد آن ذیل روایت اصلاً مربوط به خصوص پیرمردهاست. اختصاص به پیرمرد هم شاید نداشته باشد. می‌شود در مورد پیرزن و امثال اینها، چون سفید بودن اختصاص به پیرمرد ندارد، موی سفید حالا چه پیر باشد. آن شاید خصوص، شیبه به معنای ریش نیست، به معنای موی سفید است، و در مورد پیرزن هم شاید بشود همین رفتار را کرد بگوییم که ریش

شاگرد: ؟؟؟ دست گرفت

استاد: نه امام علیه السلام دست به ریش سفیدشان گرفتند. ولی حرّم شیبتی علی النار آن نکته‌ای که هست کأنّ این موی سپید من را دارد چیز قرار می‌دهد. بما هو موی سپید. آن نکتۀ عقلایی که اینجا مو را گرفتن یعنی شفیع قرار دادن موی سپید. می‌گوید من که یک عمر سن و سالی گذشته و مو سپید کرده، سفید شدن مهم است. یعنی سفید کردن نشانۀ این هست که عمری از من گذشته. این است که شاید بتوانیم این را در مورد پیرزن‌هایی که موی سپید دارند را آن را هم تعمیم بدهیم و بگوییم که این را می‌شود گفت و موی سفید را در دست بگیرند و به موی سپید در واقع حرّم شیبتی یعنی این موی سپید من را، این هم نکته.

شاگرد: جایی که فرمودید ؟؟؟ این دلیلش چی است؟

استاد: اصلاً همین که گفتند سنت

شاگرد: ؟؟؟ ۳۶:۳۲

استاد: نه این مسلم بوده که فعل، سنت یعنی فعل معصوم و قول معصوم و چیز معصوم. این به عنوان یک چیز

شاگرد: چیز اصولی

استاد: نه خود، این کتاب‌های اصولی برخاسته از ذهنیت متشرعه است. از خودشان که در نیاوردند. ذهنیت متشرعه این بوده که فعل معصوم می‌گوید در حجة الوداع پیغمبر هر کار می‌کرد مردم انجام می‌دادند. حتی تا جایی که مردم خیال می‌کردند که کنار ناقۀ حضرت موقف هست، حضرت فرمود العرفات کلّها موقف، کنار ناقۀ من، چرا آمدید دور ناقۀ من جمع شدید؟ و حضرت اینجوری. العرفه کلّها موقف. ذهنیت این بوده که صلّوا کما رایتمونی اصلیه. این ذهنیت‌های، و لکم فی رسول الله اسوة حسنة هم حالا آن اسوة حسنة یک مقداری، یک نوع فی الجمله بحث‌هایی دارد حالا من نمی‌خواهم در مورد آن اسوه فعلاً بحث کنم. ولی این است که اصل اوّلی این یک نکته.

نکتۀ دیگر در مورد تکان دادن انگشت است، و هو یلوذ بسبابته. اینجا من از یکی از بزرگان نکته‌ای را شنیدم ایشان این احتمال را مطرح می‌کرد که این یلوذ بسبابته یک رسم آن زمانی بوده، بحث موسمی باشد. بنابراین در الآن این استحباب نداشته باشد. ولی به نظر می‌رسد که نه این یک روایاتی ما داریم در مورد آداب دعا، کافی مراجعه کنید، یک بابی هست می‌گوید تضرّع، چگونه حرکت دادن دست است. می‌گوید جایی که شما می‌خواهید مثلاً از خدا بخواهید که فلان کار را نکند این شکلی کنید. یعنی خدایا عذاب نفرست، با پشت دست. یک موقعی می‌خواهید بگویید خدایا بریز در دستم، دستم را پر کن، این شکلی است. کأنّ آدم با خدایش دارد زبان، با زبان بدن و زبان. یک نوع صمیمیتی در این رفتارها هست دست بلند کردن. حالا اینها هم، این یلوذ بسبابته حالت التجاء است، پناه آوردن است، حالا بعضی‌ها چیز می‌کنند کأنّ مثلاً حیواناتی که دمش را تکان می‌دهند این نشانۀ دم تکان دادن است حالا من آنها را نمی‌خواهم بگویم حتماً این هست یا نه، از باب دم تکان دادن و امثال اینها باشد ولی به هر حال از آن روایات، روایات مفصلی در این باب هست، کافی مراجعه کنید، روایات مفصلی آداب مختلف، رهبت ۳۹:۳۷ این است، تضرّع این است، امثال اینها. ظاهر اینها این است، اینها آداب شرعی است، مخاطبین هم نمی‌دانستند. نه این که آدابی بوده آنها می‌دانستند. امام دارد تعلیمش می‌دهد. بحث این هست که دعا فقط یک قول نیست، حرکات بدن انسان هم شرعاً یک حرکاتی استحباب پیدا کرده که امثال آنها باشد که انسان موقع دعا کردن این به نظر می‌رسد احساس نزدیکی و یک نوع صمیمیتی بین انسان و خدا هست. خدایا بده بده بده، مثلاً. خدایا نه نه نه. دست‌هایش را دارد بالا می‌کند نه نه نه. نفرست نفرست. می‌گوید وقتی از چیزی می‌ترسی این شکلی کن به خدا. خدایا من بیچاره‌ام، انگار دست تکان دادن مثل آدم، من احساسم این است که دست تکان دادن مال کس بیچاره‌ای که دارد می‌لرزد. لرزش دست است، یلوذ بسبابته.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان